

صحيفة الحسين عليه السلام

[301] دروغ گفته واز ما بریدند و ما را خوار نمودند، و تو پروردگار ما هستی بر تو توکل کرده و بسوی تو روی آورده و بازگشت بسوی توست. آنگاه فرمود: عمر بن سعد کجاست، او را خواندند، و دوست نداشت که نزد ایشان رود، امام فرمود: ای عمر تو مرا می کشی، در حالیکه گمان می کنی که زنارزاده پسر زنارزاده تو را فرماندار شهرری و گرگان می کند، سوگند به خدا هرگز بدان مسرور نمی گردی، این پیمانی است که بسته شده است، آنچه می خواهی انجام ده، بدرستی که تو بعد از من در دنیا و آخرت هرگز شادمان نخواهی بود، و گویا می بینم سر تو بر بالای نیزه ای در شهر کوفه قرار دارد، که کودکان بسویش سنگ پرتاب می کنند و آنها را بین خود هدف سنگ اندازی قرار داده اند. (19) خطبه آن حضرت در روز عاشورا روایت شده: آن حضرت بها ایستاد و به شمشیرش تکیه داد و به صدای بلند فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید جد من پیامبر خداست ؟ گفتند: آری، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید مادر من
